

مشروعیت «تقیّه» و احکام آن از دیدگاه مذاهب اسلامی

عابدین مؤمنی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۳

چکیده

تقیّه که به معنای در امان قرار دادن خویشتن به وسیله موافق نشان دادن خود با اهل خلاف می باشد، برخلاف نفاق که به منظور جلب منفعت، تظاهر به همانندی با دیگران می شود برای حفظ دین انجام می گیرد، به گونه ای که گاهی شخص در اثر اکراه، عمل به تقیه می کند و گاهی برای حفظ حتی امت اسلامی؛ در حالی که در همه مذاهب اسلامی به مشروعیت تقیه تصریح شده است. بزرگان فقه مذاهب اربعه اهل سنت، مشروعیت آن را مسلم تلقی کرده اند تا جایی که حتی تقیه مسلمان نسبت به مسلمان دیگر تجویز شده است. نمونه هایی از تقیه صحابه در آثار فقهی، حدیثی و تفسیری صاحب نظران در مذاهب اسلامی ارائه شده است؛ البته در مذاهب اربعه اهل سنت، تحمّل اکراه و صبر بر جفا و قتل ظالمانه را از تقیه کردن افضل دانسته اند که در فقه امامیه نیز به افضلیت فی الجمله تصریح گردیده است؛ ولی در بعضی موارد، تقیه را واجب و در بعضی موارد تقیه را حرام دانسته اند به ویژه در مواردی که اساس اسلام در خطر قرار گیرد، تصریح به حرمت تقیه شده است؛ لذا اختلاف مذاهب فقهی امامیه و اهل سنت در فروع احکام تقیه است اما نسبت به مشروعیت اصل تقیه، اتفاق نظر دارند.

کلیدواژه: تقیه، مشروعیت تقیه، مذاهب اربعه، اجماع، اتفاق

۱- مقدمه

اگرچه اجتهاد و پیدایش اختلاف در تحصیل احکام شرعی، سبب پیدایش مذاهب متعدد در حوزه فقه و شریعت گردیده، و تعدد مذاهب فقهی، موجب رخداد ناگواری‌ها در حیات اجتماعی امت اسلامی شده است (حکیم، ۱۴۳۱: ۴۱/۲-۴۶)، اما برکاتی که در پی اختلاف‌های اجتهادی نصیب امت اسلامی گردید، خارج از حصر و حدّ عادی است که نمی‌شود همه آن برکات را شمارش کرد. همچنان از دامن اجتهادهای فقیهان وارسته و مخلص، خیرات و برکات بر امت اسلامی فرود می‌آید و امت اسلامی در پرتو نزول خیرات و برکات فقهی، کسب سعادت می‌کند. از جمله خیرات اجتهادهای فقیهان بزرگ امت اسلامی آن است که با همه اختلاف در مبانی و ادلّه استنباط، مدارس فقه، ادوار گوناگون اجتهاد، تفاوت‌های فردی مجتهدان، رشد و پرورش مجتهدان در شرایط و وضعیّت‌های متفاوت، وجود اعتقادات و باورهای مختلف، تحولات وسیع در زندگانی امت اسلامی، رشد و پیشرفت در علوم و صنایع - که همه این اختلافات در استنباط مجتهدین تأثیر گذار بوده و در شرایط سیاسی متناقض و متضادّ به استنباط پرداخته‌اند - در مسائل و اصول بسیاری، فقیهان مذاهب اسلامی اشتراک نظر دارند که حجم آراء و نظرات مشترک، چندین برابر اختلافات است و آن اشتراکات بیشتر در حوزه اصول و در زمره باورهای اصلی و کلیّ شمرده می‌شوند و اختلافات در فروع فروعات است و اثبات می‌کند که اشتراک نظر فقیهان برگرفته از تعلیمات اسلامی و آموزه‌های اسلامی است که اختلاف در آنها راه نداشته است و همه فقیهان به آن آموزه‌ها راه یافته و آن را تصدیق کرده‌اند. با این نکته به راز کلام نورانی پیامبر(ص) پی می‌بریم که فرموده بودند: «اختلاف امت من، رحمت است» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۴۷/۲۷، ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۵۴/۱) که از مهم‌ترین رحمت‌های اختلاف اجتهادی، رسیدن به مشترکات است؛ به عبارت دیگر، اختلافات رتبه‌ای از اشتراکات را دارد که فهم فقیهان از آموزه‌ها و تعالیم اسلام است و

اشتراکات، خود تعالیم اسلام است که نفی آن اشتراکات با ایمان به اسلام ناسازگار است، اجتهاد در آنها راه ندارد، تصدیق آنها بر هر مسلمانی از هر مذهبی، الزامی است، ایمان با تصدیق آنها تحقق می یابد، پس از قبول آن مشترکات، باب اجتهاد باز می شود و اجتهاد جایز خواهد بود.

از جمله اشتراکات مذاهب اسلامی اعتقاد به «تقیّه» است که نسبت به مشروعیت آن اختلافی وجود ندارد، بلکه از مشروعیت آن، همه مذاهب دفاع کرده اند و تنها گروهی که مخالفت با تقیّه به آنها نسبت داده شده است خوارج (رشید رضا، بی تا: ۲۸۰/۳) است که مخالفت آنها هم محرز نیست؛ زیرا به صورت قطع و جزم، نسبت مخالفت به آنها داده نشده ولی در عین حال، به دیدگاه آنها پاسخ هم داده شده است.

۲- ماهیت تقیّه

واژه «تقیّه» در قرآن استعمال نشده است، اما از خانواده تقیّه، «واق» (رعد: ۳۴ و ۳۷؛ غافر: ۲۱)، «وقاه» (غافر: ۴۵؛ دخان: ۵۶؛ طور: ۱۸-۲۷؛ انسان: ۱۱)، «قوا» (تحریم)، «تق» (غافر: ۹)، «تقاه» (آل عمران: ۲۸) استعمال شده است که به معنای حفظ کردن و در امان قرار دادن چیزی است از آن چه که آن را اذیت می کند و به آن آسیب می رساند و ضرر بر آن وارد می کند (راغب اصفهانی، ۱۳۴۲: ۵۳۰) و ریشه تقیّه، «وقیه» بوده است. منظور از تقیّه در اصطلاح فقهی، «ترسیدن از اظهار آن چیزی است که در باطن وجود دارد؛ از قبیل عقیده و امثال آن، در نزد دیگران» (کرمانی، ۱۴۰۱: ۶۱/۲۴؛ العسقلانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۴؛ السرخسی، ۱۴۰۹: ۴۵/۲۴) و بعضی ها گفته اند: منظور از تقیّه، موافق نشان دادن با اهل خلاف یعنی کسانی که در عقیده، باور مخالف دارند در چیزهایی که آنها به آن معتقد هستند، می باشد که این موافق نشان دادن از روی ترس صورت گیرد (کرکی، ۱۴۰۹: ۵۱/۲). شیخ انصاری گفته اند: منظور از تقیّه، در امان قرار دادن خویشتن از آسیب های دیگران است که با موافق نشان دادن خویشتن با گفتار یا رفتار آنها صورت می گیرد، در حالی که فعل یا گفتار آنها مخالف با حق

است (شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۰)؛ از نظر امام خمینی (ره) نیز دوری کردن و اجتناب نمودن از دچار شدن به شرّ گروه و قومی است که در مذهب، مخالف شخص هستند؛ به این که اعمالی را انجام می دهد که خودش را موافق مذهب آن قوم نشان دهد، بدون آن که از ناحیه آنها اکراهی بر انجام آن کار صورت گرفته باشد یا او را بر انجام ندادن آن اعمال ترسانده باشند (خمینی، ۱۳۸۱: ۱۴۹/۲).

آن چه از این تعاریف اصطلاحی تقیه استفاده می شود این است که تقیه اصطلاحی، به همان معنای لغوی استعمال شده است که در واقع، محفوظ ماندن از ضرر ها و آسیب ها است، با این تفاوت که معنای لغوی، محفوظ ماندن از مطلق آسیب ها می باشد اما در تفسیر اصطلاحی از آسیب خاصّ منظور است و آن این که تعصّب های اعتقادی موجب می شود که با هر شخصی که تفاوت و اختلاف در فهم و درک اعتقادات دارد و تصوّرش به این است که تنها عقیده خودش درست است و اعتقاد دیگران بر خطا می باشد باید برخورد شود و مخالف اعتقادی را از میان برداشت و مخالف اعتقادی را نابود کرد؛ آن چه که از قرآن فهمیده می شود (آل عمران: ۲۸)؛ این شیوه و منش مشرکین بوده است که نسبت به عمار بن یاسر انجام داده اند و اسلام اصلاً روش و منش مشرکین را نمی پسندد و به نابود کردن مخالفان عقیده و ایمان، توصیه ننموده است؛ بلکه آن چه در جهاد اسلامی مطرح گردیده در واقع، دعوت به اسلام است (علامه حلّی، ۱۴۱۹: ۴۴/۹؛ علامه حلّی، ۱۳۶۳: ۳۵۴/۱؛ کرکی، ۱۴۰۸: ۳۸۱/۳، طباطبائی: ۱۴۱۹: ۶۰/۸، ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۵۸/۶، المرغینانی، ۱۴۲۹: ۱۹۷/۴) حتی امام شافعی گفته اند: اگر بدون دعوت به اسلام، مبادرت به قتل کافر کرده باشند ضامن خون او هستند، زیرا کشتن او حرام است و او محقّق الدّم می باشد (علامه حلّی، ۱۴۱۹: ۴۴/۹)؛ بنابراین یک مسلمان به صرّف عقیده برای دیگران تهدید نیست و درصدد نابود کردن مخالفان عقیدتی خودش نیست، اما مشرکین با نابود کردن مخالفان عقیدتی خودشان، از مخالفان خودشان انتقام می گیرند؛ در چنین صورتی

ضرورت دارد که فرد خودش را از آزار و آسیب آنها در امان قرار دهد؛ یعنی به گونه ای رفتار نماید و عمل کند که آنها متوجه نشوند که او عقیده ای مخالف با آنها دارد.

۱-۲- تفاوت تقیه و نفاق

تقیه با نفاق، در یک عنصر با هم مشترک هستند که آن، موافق نشان دادن خویشتن با مخالف خود در عقیده است؛ یعنی به گونه ای که دیگران عمل می کنند یا اظهار عقیده می کنند او نیز عمل می کند و اظهار عقیده می کند، اما منافق لزوماً برای دفع خطر، خودش را همعقیده نشان نمی دهد بلکه اکثراً جهت جلب منفعت، خودش را به آب و آتش می زند، اظهار تدبیر و تقوا می کند، رنج و ارستگی را بر خودش تحمیل می کند، تظاهر به همه نیکی ها می نماید تا از موقعیت ممتاز و منافع والا در آن جمعیت، جامعه، گروه و امثال آن برخوردار شود؛ بنابراین سخن کسانی که گفته اند: منافق، از امت اسلامی، از عزت و عظمت و قدرت مسلمانان ترس و وحشت دارد و هراس به دل او افتاده و تظاهر به مسلمانی می کند و خودش را در گفتار و کردار همانند مسلمان ها نشان می دهد تا دفع خطر از او بشود (شهیدی تبریزی، ۱۴۰۷: ۳/۶۳۰)، قطعاً خطاء و اشتباه است، زیرا او خطری که احساس می کند و آن چه او را به وجد می آورد قدرت پیدا کردن دشمنان اسلام است؛ از این جهت، منافق کفر درونی و اعتقاد و باطل خودش را پنهان می کند (المقدسی، ۲۰۰۴: ۱۵۶۴)، که هم داشتن آن عقیده حرام است و هم پنهان کردن آن عقیده حرام است، اما اهل تقیه از کفر نفرت داشته و از اعتقادات مشرکان، سخت بیزار است اما به جهت خطر عظیمی که او را تهدید می کند در معرض قتل و کشته شدن قرار گرفته است و از روی ناچاری و اضطرار، ایمان حقه و اعتقاد صحیح خودش را پنهان می کند (فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۱/۳۹۴). مقایسه اهل تقیه با اهل نفاق اصلاً صحیح نیست و تفاوت و فاصله میان آنها بسیار زیاد است. صرف پنهان کردن، دلیل بر نفاق نمی شود و اگر تهدیدی جدی وجود نداشته باشد، بلکه تهدید خفیف باشد یا آن که اصلاً تهدیدی نیست و فقط نمی تواند از موقعیت سیاسی، نظامی، اقتصادی و امثال آن برخوردار شود، قطعاً راضی به

پنهان کردن عقیده حقه نمی شود و عملی که باطل و حرام است هیچگاه مرتکب نمی شود و آن را انجام نمی دهد؛ البته اگر در نزاع ها و جنگ های مذهبی و فرقه ای هرگاه فردی از یک فرقه مسلمان، از باب ضرورت و اضطرار، در جمع فرقه مخالف خودش قرار گرفته و باورهای فرقه مخالف خودش را از روی اجتهاد یا با تقلید از امام فقهی باطل می داند، خودش را برای دفع خطر همانند و موافق آن فرقه نشان دهد، و همانند اظهارات آنها سخن بگوید و همانند عمل آنها رفتار نماید قطعاً او منافق نیست و ملاک ها و معیارهای نفاق نسبت به او صدق نمی کند و او قابل ملامت و نکوهش نیست بلکه کسانی قابل ملامت و نکوهش هستند که به ناحق و برخلاف حکم خدا کسی را بدون ارتکاب عملی که مستحق قتل باشد به صرف داشتن عقیده و عمل اجتهادی مخالف، مستحق قتل می دانند و باید به آنها گفت: چرا ستمی مرتکب می شوید که یک نفر مسلمان را در حالی که مسلمان بودن او محرز است و به سوی کعبه نماز می خواند و شهادت توحید و رسالت سید المرسلین (ص) را بر زبان و قلب خودش دارد، مستحق قتل ناجوانمردانه می شمارند؛ اما اگر او برای نجات خودش مرتکب تقیه شده، همه اهل مذهب، او را متهم به نفاق نمایند یا اتهام شرک و کفر بر آنها بچسبانند که قطعاً اگر عمل آن فرد مسلمان به تقیه خطا باشد به کشتن یا آتھان زدن به یک فرقه اسلامی که صرفاً دارای اجتهاداتی مخالف با اجتهادات فرقه های دیگر است، معصیت می باشد.

فقیه بزرگ مذهب فقهی حنفی که حنفیه او را در طبقه سوم از فقها یعنی مجتهدین در مسائل قرار می دهند (ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۶۵/۱) یعنی شمس الدین سرخسی پس از تعریف تقیه گفته است: بعضی مردم از تقیه، ابا و امتناع از جوار آن دارند و می گویند: تقیه از نفاق است، و نظر صحیح آن است که تقیه جایز است به دلیل فرموده خداوند متعال: «أَلَا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (آل عمران: ۲۸)، به این که کلمه شرک را از باب تقیه از روی اکراه بر زبان جاری نماید، در حالی که قلب او مطمئن به ایمان است

(السرخسی، ۱۴۰۹: ۴۵/۲۴) و حدیفه از جمله اصحاب پیامبر (ص) بوده است که تقیه را به کار می گرفته است و طبق نقلی، او با شخصی مدارا می کرد و به جهت مدارای او با آن مرد به وی گفته شد: تو منافقی؛ حدیفه گفت: من منافق نیستم ولی بخشی از دین خودم را با بخش دیگری از دینم خریداری می کنم از ترس آن که نکند همه دین من از بین برود؛ در حالی که او به بعضی از آن ترس ها در زمان رسول خدا (ص) مبتلا گردید و مشرکین او را دستگیر کردند و به او سوگند دادند که رسول خدا (ص) را در غزواتش یاری نکند؛ و سوگند خورد در جنگ با مشرکین، پیامبر (ص) را یاری نخواهد کرد، و وقتی که از دست مشرکین خلاص شد و آزاد گردید به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب گردید و آن چه را برای او اتفاق افتاده بود به اطلاع آن حضرت رساند، و پیامبر (ص) به او فرمودند: به عهدی که با آنها بستی وفا کن و ما از خداوند متعال علیه آنها استعانت و کمک می طلبیم (همان: ۴۶/۲۴).

ملاک و معیاری که در تفاوت نفاق با تقیه در کلام سرخسی ذکر گردیده، این است که تقیه، حفظ دین با دین است که در مقام خطر از دست رفتن کل دین، تقیه به کار گرفته می شود؛ اما نفاق برای حفظ دین نیست بلکه برای تضعیف دین و بهره بردن از دین است و در واقع، دین ابزاری برای کسب سلطه و نیل به حکومت است و منافق از دین استفاده ابزار می کند، اما تقیه دفع خطر از دین خودش است؛ لذا تقیه نمودن به تعبیر حدیفه، دینداری کردن است و تقیه فرمان دین را عمل کردن است، چنان که سرخسی به آن تصریح کرده است.

۲-۲- تفاوت تقیه با اکراه

آن چه که از اظهارات فقهای اسلام مستفاد می شود این است که اکراه، سبب اظهارات و رفتارهای از روی تقیه است؛ نه این که اکراه و تقیه مترادف باشند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۰۱-۳۰۲؛ حلی، ۱۴۰۵: ۲۳۴؛ نجفی، ۱۳۶۲: ۴۰/۲۱؛ اصفهانی، ۱۳۹۷: ۳۷۶/۱؛ قسطلانی، بی تا: ۹۳/۱۰؛ قرطبی، ۱۳۷۶: ۱۸۷/۱۰؛ کاسانی، ۱۳۲۸: ۱۷۶؛ المرغینانی، ۱۴۲۹: ۲۴۶/۶؛ ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۶۰/۹)، بلکه تقیه، از جهتی نسبت به

اکراه دارای عمومیت است؛ زیرا ممکن است تقیّه کننده گاهی از حیث اکراه و تهدیدی که از طرف اکراه کننده وجود دارد برای دفع شرّ و خطر، خودش را موافق نشان می دهد و گاهی به جهت اجتناب از هر چیز ناپسند و شرّ، حتی اگر آن امر ناپسند و شرّ، برخاسته از اکراه نباشد خودش را موافق نشان می دهد و تقیّه می کند. به عبارت دیگر، پنهان کردن عقیده و حفظ خویشتن از خطر، گاهی با اکراه اتّفاق می افتد و گاهی ممکن است با اکراه نباشد؛ اما اگر مخالفین او با اعتقاد او آشنا شده، و متوجه مذهب او بشوند از حیث مثلاً نفرت با مذهب و عقیده او، سخت ترین و شدیدترین آسیب را به او خواهند رساند، لذا سبب تقیّه تنها اکراه نیست تا این که به اکراه محدود شود (خیمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۰/۲)

تفاوت دیگری که میان اکراه و تقیّه وجود دارد به ذات آنها بر می گردد، زیرا آن چه از دلیل اکراه فهمیده می شود این است که اکراه، حکم فعل اکراهی را برداشته و رافع حکم شرعی است؛ مثلاً اگر اکراه به زنا، شرب خمر یا معصیت دیگری شود، بنابر مقتضای دلیل اکراه که حدیث رفع (صدوق، بی تا: ۴۱۷؛ صدوق، ۱۳۸۷: ۳۵۳؛ حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۶۹/۱۵، حدیث ۱) است حرمت از زنا و شرب خمر برداشته می شود و اگر اکراه، به ترک نماز و روزه شود وجوب از نماز و روزه برداشته می شود؛ ولی تقیّه بر خلاف آن است به طوری که اگر کسی در شرایط تقیّه قرار گرفت انجام فعل تقیّه واجب شده، و انجام فعل مورد اعتقاد تقیّه کننده، حرام می گردد؛ یعنی مقتضای دلیل تقیّه، سلب و نفی حکم نیست بلکه مقتضای آن وضع و جعل حکم است. دیگر تفاوتی که می شود میان آنها قائل شد این است که از دلیل رفع حکم اکراهی دانسته می شود که رفع حکم، اختصاص به اکراه شونده دارد؛ یعنی در دلیل رفع، حفظ جان، مال و آبروی خود اکراه شونده ملاحظه شده است اما ادله تقیّه ظهور دارد در این که در تقیّه، حفظ امت اسلامی منظور شده و نیز تقیّه ای که شیعه در عصر حاکمان جائز بنی عباس در پیش گرفته بودند جهت حفظ جان، آبرو و اموال شیعه منظور بوده است؛ لذا

تقیّه، جنبه اجتماعی داشته ولی اکراه، جنبه فردی دارد. این تفاوت بسیار اساسی و مهم، نقش تاریخی و سرنوشت ساز تقیه را در طول تاریخ نشان داده است (خمینی، ۱۳۸۱: ۱۴۹/۲).

۳- مشروعیت تقیه

نسبت به مشروعیت تقیه در فقه امامیه بحثی نیست، اگرچه در فروعاًت مباحث تقیه، اختلاف نظرهای فراوانی مشاهده می شود، اما مشروعیت اصل تقیه از نظر فقه امامیه مسلم است، چنان که - فقیه گرانقدر امامیه - صاحب جواهر گفته اند: «اصل تقیه از ضروریات مذهب شیعه است» (نجفی، ۱۳۶۲: ۲/۲۳۶). منظور از ضروری به چیزی گفته می شود که برای تصدیق آن نیاز به دلیل نباشد (حکیم، ۱۴۳۱: ۱/۱۴۲). بنابراین، فقیهان شیعه در مشروعیت تقیه، بحثی نداشته و بر مشروعیت آن استدلال اقامه نمی کنند، چراکه مشروعیت اصل تقیه را ضروری دانسته اند، ولی مطلب بر افرادی همچون رشید رضا اشتباه شده و نسبتی به شیعه داده است که انسان را به اعجاب و می دارد که شخصیتی همانند رشید رضا چرا باید مورد اغوای افراد غرض ورز قرار گرفته، و بگوید از شیعه نقل گردیده که تقیه در نزد آنها اصلی از اصول دین است و انبیاء و ائمه بر تقیه عمل کرده اند و عمل آنها بر تقیه جریان یافته، و از شیعیان در مورد تقیه چیزهای متناقض، مشوش و مضطرب و خرافه های عجیب و غریب نقل می شود. البته رشید رضا انصاف هم داده اند به این که کم اتفاق می افتد گزارش از اعتقادات مذهب مخالف، از ظن و گمان سالم بوده باشد، مخصوصاً در صورتی که گزارش های نقل شده، نقل به معنی بوده باشد (رشید رضا، بی تا: ۳/۲۸۲). با توجه به این که آثار شیعه در جهان اسلام به وفور وجود دارد چه ضرورتی ایجاب می کند که گفته شود از شیعه نقل گردیده؛ چه آن که نه تنها شیعه، تقیه را از اصول دین نمی داند بلکه

هیچ خرافه ای در زمینه تقیه در اعتقادات شیعه نیست چراکه اعتقادات شیعه در مشروعیت تقیه، روشن است.^۱

۴- تقیه مسلمانان نسبت به مسلمان دیگر

همه آن چه که صاحب نظران و اهل اجتهاد مذاهب اربعه در جواز تقیه گفته اند، تقیه مسلمان در برابر فشار و اکراه مشرکین است که تظاهر به موافقت با مشرکین و توریه را جایز دانسته اند. با توجه به این که مسلمانان از مذاهب مختلف و متعدد هستند و نسبت به غیر ضروریات دینی، اختلاف اجتهادی داشته و هر یک از مذاهب، آرای اجتهادی مذهب خودش را بر حق می داند و عمل به آنها را واجب تلقی کرده، و حکم به باطل بودن آرای اجتهادی دیگر مذاهب نموده است، آیا حق دارد به حکم خودش ترتیب اثر دهد؟ مثلاً کسی که بر خلاف مذاهب دیگر، در وضو، مسح یا انجام داده و پاهای خودش را نشوید اگر حکم به بطلان وضو شده و نمازی که با چنین وضویی خوانده شود آیا حق دارد او را به وضوی مجدد با شستن پا و خواندن نماز مجدد الزام نماید؟ و اگر نماز مجدد بجا نیامد او را تعزیر نماید یا آن که چنین حقی را ندارد؟ اگر مجتهدی از یک مذهب، در اجتهاد خودش به این نتیجه برسد که حق تحمیل اجتهاد خودش بر حد اقل عوام - که درک اجتهادی از دین ندارند - را دارد و در برابر مقاومت آنها، اقدام به تعزیر آنها واجب خواهد بود مسلمانان چگونه در برابر او عمل

۱. جهت اطلاع از نقل نمونه هایی از آراء و نظریات صاحب نظران و مجتهدان مذاهب فقهی ر.ک: کاسانی، ۱۳۲۸: ۱۷۶؛ المرغینانی، ۱۴۲۹: ۴۲۵/۶؛ ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۶۰/۹؛ قرطبی، ۱۳۷۶: ۵۷/۴؛ ۱۸۱/۱۰-۱۸۲؛ عسقلانی، بی تا: ۲۶۳-۲۶۴؛ قسطلانی، بی تا: ۹۴-۹۳/۱۰. کلمات بزرگان فقه و اجتهاد از مذاهب اربعه تصریح دارند که پنهان کردن عقیده و تظاهر به کفر در گفتار و کردار از جهت تقیه در مقام فشار و اکراه جایز است، و ایمان فرد آسیب نمی بیند و از ایمان خارج نمی شود، چنان که در عصر پیامبر(ص) برای بعضی از یاران آن حضرت این عمل اتفاق افتاد.

نمایند؟ زیرا دیگر مسلمانان نیز در مقابل، اجتهاد او را باطل خواهند دانست و این مسأله به جنگ مذهبی در درون جامعه اسلامی منجر خواهد شد، مخصوصاً در زمانی که حاکم، از یک جریان خاص و از یک مذهب خاص بوده، و نسبت به پیروان و اهل مذهب دیگر، شدت عمل به خرج دهد، و به آزار، مجازات، شکنجه، سختگیری و دیگر رفتارهای خارج از متعارف دستورات دینی پردازد؛ در چنین وضعیتی، امر امت اسلامی بسیار ناگوار و زندگی در آن جامعه، بسیار سخت خواهد بود. به جریانی که فقیه بزرگ مذهب حنبلی با استناد به کتاب تاریخ المنتظم ابن جوزی نقل می کند دقت شود و با این واقعیت عینی، قضاوت راحت تر خواهد بود؛ ابن مفلح مقدسی می نویسد: در زمان خلافت «المتضی بأمر الله» سال پانصد و هفتاد و یک، رافضی کثرت یافتند؛ صاحب مخزن به امیرالمؤمنین یعنی همان المتضی نامه نوشتند: اگر دست ابن جوزی را تقویت نکنی او در دفع و سرکوب بدعت، توان و طاقت نخواهد داشت. امیرالمؤمنین فرمان به تقویت دست او صادر کرد؛ ابن جوزی می گوید: بر بالای منبر فرمان امیرالمؤمنین را به اطلاع مردم رساندم و گفتم: فراوان شدن جمعیت رافضی به امیرالمؤمنین که خداوند متعال عزت او را افزایش دهد رسید و از ناحیه او دستوری به تقویت دست من جهت نابود کردن بدعت رسید، هر کسی از شما از عوام شنید که در منقصد صحابه پیامبر (ص) سخنی گفت به من خبر دهید تا این که خانه اش را بر سر او ویران نمایم و او را ابد در بند کشم. آنگاه نفس ها در سینه حبس و صدا از مردم در نیامد...؛ در ادامه شاهکار هائی که صورت گرفت را گزارش کرده است (مقدسی، ۲۰۰۴: ۱۵۳۷)، الان که این متن را می خوانم وحشت تمام وجودم را فرا گرفت که در آن شرایط، چگونه مسلمانان می توانستند زندگی کنند؟ آورده اند: «پیامبر (ص) دستور به قتال خوارج از سنت داده اند و امر به تحمل و صبر بر ستم پیشوایان و امیران و ظلم آنان داده اند، و همانا به اتفاق علما، رافضی بدتر از خوارج است (همان: ۱۵۶۰)؛ ابن عساکر در زندگی نامه محمد بن سعید بن هناد روایت کرده که ایشان گفته اند: از یحیی بن خلف بن ربیع طرسوسی بشنیدم که گفت: مردی به نزد مالک بن انس آمد

در حالی که من در آنجا حضور داشته و شاهد بودم که پرسید: چه می گوئی در مورد مردی که می گوید: قرآن مخلوق است؟ مالک پاسخ دادند: کافر است، زندیق است، او را دستگیر نمائید و به قتل برسانید (همان: ۱۵۶۴)؛ اگر فصل های تعزیر، اهل بغی و حکم مرتد را خواندید و بر حال مسلمانان بی پناه زار زار گریه نکردید و بدون وحشت در بستر آرمیدید و خوابیدید خیلی قوت روح داشته و مقاوم هستید در حالی که همه این نظریات فهم آنهاست، نه حقّ مسلم؛ چه کسی گفته است عقیده به خلق قرآن، ضلالت مسلم و قدیم دانستن قرآن، حقّ مسلم است که حقّ تکفیر معتقدین به خلق قرآن و به قتل رساندن آنها را داشته باشیم؟ آیا در چنین جامعه ای جز با تقیه می شود زندگی کرد؟ قطعاً مسلمانان نخستین هم در شرایط مذکور که به آن اشاره شده است به تقیه زندگی کرده اند، چنان که سرخسی از مسروق که از علمای تابعین بوده است و در فتوا، مزاحمت با صحابه می کرد به این که اگر صحابه فتوایی داده اند فتوای ایشان بر فتوای آنها ترجیح پیدا می کند و در مسأله نذر به این که اگر کسی برای فرزند، نذر به ذبح کرده است ابن عباس فتوای خودش را ترک کرد و به فتوای مسروق رجوع نمود؛ گزارش شده که معاویه، معجّمه و تمثال هائی از مس فرستاد که در سرزمین هندوستان فروخته شود، و وقتی با آن تمثال های مسی از کنار مسروق عبور کردند، مسروق گفت: والله اگر می دانستم که معاویه به قتل من اکتفا کرده و فقط مرا می کشد من آن تمثال ها را غرق می کردم ولی خوف آن دارم که او مرا عذاب نماید، و مرا زجرکش نماید، والله نمی دانم معاویه کدام یک از این دو مرد است؛ آیا مردی است که زشت کاری او برای او جلوه کرده و به زینت در آمده است، یا این که مردی است که از آخرت مأیوس گردیده و فقط به تمتّع در دنیا اکتفا می کند؟... (السرخسی، ۱۴۰۹: ۴۶/۲۴) عمل مسروق چگونه تفسیر می شود؟ آیا از معاویه تقیه نکرده است؟ در مدونه آمده است: از مالک پرسیدم: نماز خواندن پشت سر قدری ها چه حکمی دارد؟ پاسخ دادند: اگر یقین دارید که او قدری است پشت

سر او نماز نخوانید؛ پرسیدم: نماز جمعه چه حکمی دارد؟ گفتند: نماز جمعه هم نخوانید اگر یقین دارید؛ گفتند: نظرم این است که اگر تقیه کرده ای و بر جان خودت ترسیدی با او نماز جمعه بخوان و نماز ظهر را اعاده نما (تنوخی مالکی، ۲۰۰۹: ۵۵).

ابوحامد غزالی با نسبت دادن به مذهب شافعی به این که از نظر آنها صحابه گفتار خوارج در نقل اخبار و نیز شهادت را قبول می کردند به طرح سؤالی پرداخت به این که آیا می شود ادعا کرد که صحابه، بر قبول اخبار و شهادت خوارج اجماع داشته اند؟ در پاسخ گفته اند: توان ادعای اجماع کرد، زیرا ما می دانیم که [حضرت] علی(ع) و پیشوایان - الائمه - سخن کشندگان عثمان و خوارج را پذیرفتند، ولی نمی دانیم که تمام صحابه سخن آنها را می پذیرفتند یا نه؟ شاید در میان صحابه کسانی بوده اند که انکار خودشان نسبت به قابل قبول نبودن سخن خوارج را در قلب خودشان مخفی کرده باشند ولی در محلّ اجتهاد - یعنی پذیرش یا عدم پذیرش سخن آنها یک مطلب اجتهادی است - ردّ بر علی(ع) نکرده اند، چگونه حکم به اجماع می شود؟ اگر همه آنها خبر خوارج را می پذیرفتند، در نتیجه ثابت نمی شد که همه آنها معتقد به فاسق بودن خوارج بوده باشند؛ چگونه می شود که همه آنها اعتقاد به فسق خوارج داشته باشند در حالی که خوارج از جمله اهل اجماع هستند و با خوارج اجماع می شود، از جهت آن که خود خوارج، معتقد به فسق خودشان نبوده اند، پس اجماع ساخته نشد، بلکه خوارج معتقد به فسق دشمنان خودشان، فسق عثمان و فسق طلحه بوده اند؛ عمار بن یاسر، عدی بن حاتم، ابن الکواء، اشتر نخعی و گروهی از امیران در فسق عثمان و طلحه با آنها موافق بوده اند «و علیّ فی تقیه من الإنکار علیهم خوف الفتنه» و علی(ع) از ترس وجود آمدن فتنه، تقیه کرد و با عقیده آنها نسبت به فسق عثمان و طلحه مخالفت نکرد و انکار آنها ننمود (غزالی، ۱۳۶۴: ۱۶۱/۱). صراحت کلام غزالی جای هرگونه توجیه را می بندد، چنان که صراحت فتوای مالک به تقیه و خواندن نماز ظهر در صورتی که ترس از جان وجود داشته باشد گویای همه چیز است.

سید مرتضی نیز نصب شریح به منصب قضاوت با حکم امیرالمؤمنین را تقیّه دانسته و گفته اند: نظریه صحیح آن است حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) جز از روی تقیّه و عمل به آن چه که صلاح امت اسلامی بوده و سیاست به آن حکم می کرده است ولایت قضاء به شریح نداده بود، و اگر شرایط عادی بود و حضرت می توانستند از روی اختیار تصمیم بگیرند هرگز ایشان را ولایت قضا نمی دادند (سید مرتضی، ۱۳۷۶: ۲۳۹/۲).

از جمله کسانی که در زندگی دیندارانه خود تقیّه کرده است حسن بصری بوده که با دولت اموی و سیاسی آنها همراهی کرده و از علی(ع) نیز روایت نقل می نمودند، و وقتی که از آن حضرت روایت می کردند او را ابوزینب ذکر می کردند. ابوزینب نامیدن آن حضرت در روایت، از باب هموائی با دولتی بوده است که سیاست آن دولت اقتضا می کرد اسم امیرالمؤمنین علی(ع) برده نشود و آشکار نگردد. از حسن بصری نقل گردیده که درباره علی(ع) سخن گفت و امان بن عیاش به او گفت: چیست آن چه که از تو گفته می شود که در مورد علی(ع) گفته ای؟ در پاسخ گفت: ای برادرزاده، برای آن که خونم از آن دیکتاتور های جبار حفظ شود؛ اگر نبود آن چه که نسبت به آن حضرت گفته ام - یعنی همان ابوزینب - خون رگ هایم به جریان در می آمد. شکی نیست که این عمل و سخن از ظاهرترین موارد تقیّه است (حیدر، ۱۴۲۲: ۱۵۵/۱-۱۵۶).

اگر امامیّه از تقیّه در جامعه اسلامی سخن گفته است، همان تقیّه ای است که دیگر صاحب نظران و اهل فتوا بدان فتوا داده و عمل کرده اند، نه این که امامیّه مبالاتی در دروغگوئی نداشته باشند و دروغ گفتن در میان آنها مشهورترین و ظاهرترین رفتار باشد، به گونه ای که دروغگوئی آنها به ضرب المثل تبدیل شده باشد تا حدی که ارتکاب تمام معاصی حتی ارتکاب کفر را از باب تقیّه تجویز نموده باشند، که هرگاه مذهب آنها شناخته می شود و غضب و نارضایتی شخصی که از مذهب آنها سر در

می آورد و موفق به پی بردن و شناختن مذهب آنان می شد، متوجه آنان می شد و آنها با ارتکاب معصیت گوناگون می خواستند سرپوش بر عقیده خودشان بگذارند، بلکه ارتکاب معصیت ها را در چنین شرایطی واجب می دانسته اند؛ بنابراین در چنین شرایطی، امنیتی از آنها در بستن دروغ به پیامبر(ص) وجود ندارد، و آنها در این وضعیت، مبالاتی در نسبت دروغ دادن به رسول خدا ندارند؛ هر کس در کتاب های آنها بنگرد بیشتر آن چه آنها روایت کرده اند جز افتراء و حدیث های وضع شده و جعلی نمی یابد و آن چه که بر افترائی بودن آن روایت ها شهادت می دهد عبارت آن روایت ها و مضمون و مفاد آن روایت ها می باشد. از بعضی از افراد مطمئن و موثق شنیدم که می گفت: محمد طاهر شابنوری که فردی مطمئن و موثق می باشد گزارش کردند که در یزد، پزشکی که اسم او «شکرالله سندیلوی» است و از رافضی خبیث می باشد به طب اشتغال داشت. در نزد او کتابی بود که متضمن چندین رساله بود و آن رساله ها مشتمل بر اعتقادات ضروری آنها بوده است. آن کتاب را از من پنهان می کرد و خصومت می ورزید و از سرسخت ترین خصومت کنندگان بود، و هر روز با من مجادله می کرد و مرا به «هوای» خوش - یعنی مذهب خودش - فرا می خواند. در یک روزی که او نبود آن کتاب را به دست آورده و آن را مطالعه کردم. در بعضی از رساله های آن کتاب دیدم که نوشته شده است در هنگام محاصره و دشمنی با اهل سنت، جایز است حدیث وضع نمایند. روز دیگر که خواست با من مجادله نماید به او گفتم دیگر مجادله با تو نخواهم و از مجادله با تو پرهیز دارم؛ از خداوند متعال بترس، زیرا در مذهب امثال تو، ساختن و وضع حدیث جایز است. گفت: از کجا این حرف را می زنی؟ گفتم: از رساله های تو. کسی که اهل فسق بود مبهوت گردید. این شخص مطمئن گمان داشت که در آن رساله ها آن مطالب به امام علی بن موسی الرضا «قدس سره» و اسرار آبائه الکرام» نسبت داده شد، و این هم دروغ دیگری است که از آنها صادر شد؛ و آن چه گفته شد که بعضی از اهل سنت، بعضی از منتسبین به شیعه را پذیرفتند، منظور از آن شیعیان مورد قبول، شیعیان امامیه و غلات نبوده اند، بلکه آنها

شیعیان - چنان که ابن تیمیه و دیگران تصریح کرده اند - کسانی هستند که برتری و فضیلت امیرالمؤمنین علی(ع) - بر شیخین - یعنی ابوبکر و عمر - را روایت کرده اند. پس با دقت مطلب را بفهم و آن را درست ثبت نما و نگهداری کن (انصاری لکنوی، بی تا: ۱۴۰/۲-۱۴۱).

آن چه در این متن ملاحظه گردید جز افک عظیم و دروغ بزرگ به امامیه نیست و آن چه که خودش انجام داد را به امامیه منتسب کرده است. اصلاً امامیه ساختن و وضع حدیث را جایز ندانسته و از بزرگ ترین کبیره ها می داند. همه کتاب هائی که امامیه تدوین کرده و نوشته اند از کسی پنهان نیست و در هیچ کتابی چنین سخنی وجود ندارد.

۵- احکام تقیه از نظر مذاهب اربعه

آن چه از مطاوی کلمات و اظهارات فقیهان و مجتهدان مذاهب اربعه در مورد حکم تقیه ظاهر است این که آنها تقیه را مجاز می دانند به این که از شارع مقدس در هنگام خطر و اکراه و تهدید به قتل، اجازه و رخصت به اظهار کفر یا عمل غیر شرعی وارد شده و شرع، اجازه تقیه را داده است (العسقلانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۳؛ کاسانی، ۱۳۲۸: ۱۷۷؛ قسطلانی، بی تا: ۹۴/۱۰؛ قرطبی، ۱۳۷۶: ۱۸۳/۱۰)؛ تنها بحثی که در میان مجتهدان مذاهب اربعه به میان آمده این است که آیا رخصت، قولی است یا عملی؟ یعنی فقط اجازه دارد که زبانی اظهار کفر نماید، یا این که می تواند برای غیر خدا سجده نماید؟ در منابع معتبر گفته شده است: حسن بصری، اوزاعی و سحنون از علمای مالکیه گفته اند: رخصت، منحصر به زبان است و اصلاً رخصت به اعمال خلاف شرع نیامده است و در فعل، رخصت وجود ندارد؛ همانند آن که شخص اکراه شده باشد به این که برای غیر خدا سجده نماید و یا در غیر قبله نماز بگزارد، یا مسلمانی را به قتل برساند یا مال مسلمانی را بخورد یا مرتکب زنا، شرب خمر و خوردن ربا گردد؛ و

انجام اینگونه اعمال مجاز نیست. این گروه از علما برای نظریه خودشان به کلام عبدالله بن مسعود استناد کرده و به آن تمسک نموده اند که ایشان گفته است: هیچ کلامی نیست که تازیانه صاحب سلطنت را از من دفع می کند مگر این که من به آن کلام تکلم کرده و آن کلام را بر زبان می آورم؛ یعنی اگر صاحب شوکت و سلطنتی اکراه به کفر نماید، یا انکار حرمت شرب خمر یا زنا و امثال آن را با اکراه بخواهد من اظهار کفر یا انکار حرمت حرام ها را به زبان می آورم، که از مفهوم به زبان آوردن استنباط کرده اند که یعنی عملاً سجده بر غیر خدا نمی کنم، شرب خمر انجام نمی دهم و امثال آن اعمال را مرتکب نمی شوم. محمد بن حسن شیبانی که از حنفیه است گفته اند: اگر مسلمانی اسیر شده و در اسارت به او گفته شود: «برای این بت سجده کن، و اگر سجده نکنی تو را می کشیم»، اگر بت به طرف قبله وجود داشت مسلمان اسیر، سجده انجام می دهد و نیت او باید سجده برای خدای متعال باشد، اما اگر بت در غیر طرف قبله قرار داشت حتی اگر کشته شود نباید سجده نماید. گروهی دیگر از علما گفته اند: رخصت و تقیه، هم در گفتار و اظهار زبانی است و هم نسبت به فعل؛ و مالک از ائمه مذاهب اربعه و گروهی از اهل عراق این نظر را دارند. ابن قاسم از مالک نقل کرده که ایشان گفته اند: کسی که اکراه به شرب خمر یا ترک نماز، یا افطار در رمضان گردید، و از روی اکراه آن اعمال را انجام داد گناه از او برداشته شده است. از عمر بن خطاب و مکحول همین نظریه روایت شده است، و سخن عبدالله بن مسعود نیز نظریه گروه اول را اثبات نمی کند، زیرا احتمال داده می شود که ایشان به عنوان مثال گفته باشد که اگر اظهار کفر را از من خواسته اند آن را به زبان می آورم، و نخواسته بگویند که سجده به غیر خدا را از من بخواهند آن را انجام نمی دهم؛ و در نقد دیدگاه محمد بن حسن گفته اند: سجده خداوند متعال در غیر طرف قبله هم مجاز است و اگر اکراه به سجده کردن به غیر طرف قبله شد با نیت سجده به خداوند متعال بر بت می تواند سجده نماید. برای اثبات جواز سجده بر غیر طرف قبله، به حدیث عبدالله بن عمر استناد گردیده که پیامبر (ص) در حال تشریف فرمائی به مدینه که سوار بر مرکب

خودش بود روی آن حضرت به طرف مدینه و پشت به مکه و قبله بوده است نماز گزارد، و آیه «فأینما تولّوا فثمّ وجه الله» (بقره: ۱۱۵) در مورد همین نماز پیامبر (ص) نازل گردید. در روایتی آمده است که پیامبر نماز وتر را بر مرکب اقامه می کردند، جز این که نماز واجب یومیّه را بر مرکب اقامه نمی کردند. وقتی نماز نافله پیامبر در حال سفر و با وجود امنیّت که فقط سختی فرود آمدن از مرکب را داشته با حالت پشت به قبله جایز است، چگونه می شود که نماز مسلمان در اسارت با اکراه به این که بت را در غیر قبله سجده نماید سجده او با نیّت برای خداوند متعال مجاز نباشد؟ (قرطبی، ۱۳۷۶: ۱۰/۱۲۸-۱۸۳؛ العسقلانی، بی تا: ۲۶۴). به هر حال، نظر غالب در مذاهب اربعه، جواز ارتکاب حرام در صورت اکراه است که از روی تقیّه انجام می شود؛ اگر چه نظر شاذّ و نادر، فقط ارتکاب زبانی محرّمات را جایز شمرده است.

۶- افضل بودن صبر بر اکراه

با این که در صورت اکراه، تقیّه مجاز است افضل عمل در فقه مذاهب اربعه آن است که شخص اکراه شده، اکراه را تحمل نموده، و مقاومت نماید و از ارتکاب منکر از حیث زبانی و عملی امتناع ورزد و اگر به قتل رسید به درجه شهداء نائل می شود؛ چنان که سرخسی گفته است: با این که بر زبان آوردن کفر در صورت اکراه، مجاز شده و رخصت به آن داده شده است ولی امتناع از اظهار کفر به صورت تقیّه، افضل است؛ آیا نمی بینی خیب بن عدی، که از اظهار کفر و به زبان آوردن آن، امتناع کرد تا این که کشته شد و پیامبر (ص) او را افضل شهداء نامیده و فرمود: او رفیق من در بهشت است.^۱

۱. جهت مطالعه جریان شهادت ایشان ر.ک: (السرخسی، ۱۴۰۹: ۲۴/۴۴؛ المرغینانی، ۱۴۲۹: ۶/۴۲۶). البته در تعلیقه ای که ذیل جریان ذکر شده در هدایه المرغینانی آمده، گفته شده است: جریان قتل خیب به صورتی که گزارش گردید غریب است، زیرا جریان قتل در صحیح بخاری (۲۸/۳) در چند مورد روایت گردیده و در آن

۷- احکام تقیه از دیدگاه امامیه

در فقه امامیه، برای تقیه، حکم مطلقى وجود ندارد؛ یعنی همان گونه که احکام دیگر افعال و موضوعات، در شریعت اسلام مطلق نیست، تقیه نیز حکم مطلق ندارد. هرگاه مثلاً اکراه بر نقیض حکم شرعى فعلی صورت گیرد؛ فرضاً اکراه به اتلاف مال مؤمنی بشود با این که حکم اولیه شریعت، حرمت آن است در حال اکراه، حداقل حکم بر رخصت، مورد قبول همه مذاهب اسلامی قرار گرفته است. تقیه نیز در شرایط مختلف، احکام متضادّ و متفاوتی دارد؛ گاهی تقیه واجب است، گاهی حرام است، گاهی مباح است، و نه می شود در هر حال، حکم به وجوب تقیه داد و نه حکم به حرمت آن؛ و از این جهت گفته شده است: تقیه، معروض احکام خمسّه تکلیفی می باشد (شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۰؛ فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۱/۳۹۴). البته بعضی از بزرگان محدثین، حکم مطلق به وجوب تقیه کرده اند؛ چنان که شیخ صدوق گفته اند: اعتقاد ما در مورد تقیه این است که تقیه واجب است و هر کسی از شیعیان تقیه را ترک نماید به منزله کسی است که نماز را ترک کرده است و تا زمان خروج و قیام حضرت قائم (عج)، رفع وجوب آن جایز نیست؛ لذا هر کس پیش از خروج و قیام آن حضرت، تقیه را رها نماید تحقیقاً از دین خداوند متعال و از مذهب امامیه خارج شده و با خداوند متعال و رسول خدا(ص) و ائمه(ع) مخالفت نموده است و در آیه ۲۸ سوره آل عمران خداوند متعال، اظهار موالات با کفار در حال تقیه را به صورت مطلق ذکر کرده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۴: ۱۰۶). به نظر می رسد آن چه که شیخ أقدم - رئیس محدثین امامیه - شیخ صدوق گفته اند با توجه به خود تقیه است از جهت آن که در روزگاران سلطه بنی امیه و بنی عباس بر جهان اسلام، پیروان ائمه اهل بیت(ع)

روایت ها و بابت امتناع، ثواب نصیب او می شود، به جهت آن که اکراه، حرمت افعال محرّم را از بین نمی برد (کاسانی، ۱۳۲۸: ۱۷۷؛ خازن، بی تا: ۲۲۷/۱؛ قرطبی، ۱۳۷۶: ۱۰/۱۸۸).

وضعیت بسیار ناگوار داشته و با خشونت با آنها رفتار می شد: «دسته دسته گردن زده می شدند یا زنده زنده دفن می شدند، یا لای دیوار، یا زیر ابنیه دولتی می گذاشتند» (حیدر ۱۴۲۲: ۱/۲۳۶؛ آل کاشف الغطاء، بی تا: ۳۶۷؛ آل یاسین، ۱۳۵۴: ۴۳۵؛ عنایت، ۱۳۶۲: ۲۹۹)؛ در چنین شرایطی تقیه در برابر «اذاعه» قرار گرفته است (خمینی، ۱۳۸۵: ۱۸۵/۳) و منظور از اذاعه، علنی کردن مذهب و عقیده در مواجهه با مأمورین ظالمین و ستمگران بوده است. متقابلاً تقیه به معنای خویشنداری کردن و تحفظ از ابراز و اظهار مذهب و افشای اسرار ائمه اهلبیت (ع) می باشد. آن چه از روایات ائمه اهل بیت (ع) (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۶/۲۴۷-۲۵۳؛ ۲۰۴-۲۱۴) واضح و آشکار است به این معنایی از تقیه است که ائمه (ع) تأکید نموده اند وقتی که باطل در مقام دولت بر امت اسلامی سلطه پیدا کند بر صغیر و کبیر آنها رحم نمی کند؛ چه ضرورتی دارد که مذهبی اعتقاد برای اهل باطل و مأموران خشن و بیرحم آنها ابراز و افشاء گردد؟ آن چه ائمه اهل بیت (ع) تصریح فرمودند سیاستی دینی برای حفظ مذهب و پیروان آنها بوده است؛ اگر شیوه تقیه در روزگاران بنی امیه و بنی عباس اعمال نمی شد، مذهب امامیه را منقرض می کردند و با تقیه، مذهب حفظ و ماندگار شد و قطعاً تقیه کردن در برابر باطل ستمگر و جائر برای ماندگاری مذهب، واجب بوده است و ائمه اهل بیت (ع) آن چه که مصلحت بود تعلیم و آموزش داده اند و تقیه به این معنا در نظام حکومتی جائزانه به صورت مطلق واجب است (خمینی، ۱۳۸۱: ۲/۴۷-۴۹ و ۱۶۲-۱۶۴). ولی اگر تقیه را با توجه به خطری که جان یا مال و آبرو را تهدید می کند ملاک قرار دهیم براساس احکام خمسه تکلیفی تقسیم می شود به: ۱- تقیه واجب، که برای رفع ضرر آنی و فعلی است؛ یعنی اگر شخص بداند یا ظنّ معتبر شرعی داشته باشد که ضرر بر جان یا مال یا آبروی خودش یا اهل و فرزندانش و یا دیگر مؤمنین محقق است از جهت آن که حفظ موارد مذکور واجب است از باب تقیه که مقدمه واجب محسوب می شود باید تقیه نماید تا دفع شرّ و ضرر بشود (فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۱/۳۹۴؛ فاضل

۳۳۷ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۱ - شماره ۲۱ - پاییز و زمستان ۹۸
 مقداد، ۱۴۰۳: ۲۷۰؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۰؛ خمینی، ۱۳۸۵: ۱۸۴/۳؛ ۲- تقیّه
 مستحبّ، که برای دفع ضرر در آینده یا ضرر قابل تحمّل است؛ ۳- تقیّه مکروه، که
 برای دفع شبهه از توده مردم و به وجود نیامدن شبهه و اشتباه بر توده دینداران است؛
 ۴- تقیّه حرام، که هیچگونه خطری پیروان مذهب و دین را تهدید نمی کند؛ ۵- تقیّه
 مباح، که دفع ضرر یا تحمّل ضرر، ارزش مساوی و برابر داشته و بر یکدیگر ترجیح
 نداشته باشند (فاضل مقداد، ۱۴۰۳: ۲۷۰؛ فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۳۹۴/۱؛ شیخ انصاری،
 ۱۳۷۵: ۳۲۰).

لازم به ذکر است که پیروان مذهب ائمه اهل بیت (ع) نه تنها ترک تقیّه و تحمّل
 ضرر را حرام و معصیت نمی دانند بلکه صبر بر ضرر و تحمّل آن را بعضی از بزرگان
 فقه و اجتهاد، به افضل بودن آن بر تقیّه تصریح کرده اند.^۱

۸- تعارض وجود حفظ جان و وجوب اقامه حقّ

آن چه از مباحث ذکر شده روشن و آشکار می شود این است که تقیّه، برای دفع
 خطر و ضرر از جان، مال و آبروست؛ یعنی برای حفظ جان، مال و آبرو تقیّه می شود،
 اما اگر خطر، فراتر از حفظ جان بوده باشد دیگر تقیّه مجاز نیست؛ یعنی هرگاه مفسده
 ای که بر تقیّه کردن مترتب می شود بزرگ تر و بیشتر از تقیّه کردن باشد در چنین
 صورتی، تقیّه کردن حرام است. از جمله مواردی که تقیّه کردن حرام است موردی
 است که حقّ در معرض تهدید و نابودی قرار گرفته باشد؛ که در چنین صورتی قطعاً
 میان حکم به وجوب حفظ جان، با حکم به وجوب برپا داشتن و اقامه حقّ تعارض
 برقرار بوده، و ترجیح با اقامه حقّ است، زیرا اگر شخص بماند و حقّ از بین برود و
 باطل سلطه پیدا کند در چنین صورتی، ماندن شخص در زیر سلطه باطل ارزشی ندارد

۱. جهت آگاهی دقیق از انظار فقیهان امامیه ر.ک: رشید رضا، بی تا: ۲۸۱/۳؛ شیخ طوسی، بی تا: ۴۳۵/۲؛
 طبرسی، ۱۴۰۸: ۲- ۱/ ۷۳۰؛ حلی، ۱۴۰۵: ۲۴۳؛ فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۴۰۱/۱-۴۰۳.

ولی اگر شخص فدای حقّ شود، امتّ اسلامی و جامعه انسانی از حقّ منتفع و بهره خواهند برد؛ از این جهت آیه الله خوئی گفته اند: در صورتی که مفسده تقیه کردن، شدید و بزرگ تر از مفسده تقیه نکردن باشد، یا آن که مصلحت تقیه نکردن، بزرگ تر از مصلحت تقیه کردن باشد - چنان که بدانند اگر تقیه نماید تقیه کردنش موجب می شود که حقّ، مضمحل و نابود گردد و دین حنیف مندرس و فرسوده شود و باطل علنی و آشکار گردد و قلدر و طاغوت ترویج شود - اما اگر تقیه نکند خودش کشته می شود یا علاوه بر خودش، گروه دیگری با او کشته می شوند اشکالی نیست در چنین وضعیّت و حالتی عمل نکردن به تقیه واجب است و خودش را برای شهادت آماده نماید، برای این که مفسده ای که از تقیه کردن به وجود می آید بزرگ تر و بیشتر از مفسده قتل اوست. تقیه از آن جهت که تقیه است در چنین صورتی به حکم حرمت متّصف می شود و شاید از این جهت امام حسین (ع) و یاران او - که رضوان خدا بر آنان باد - اقدام به قتال با یزید بن معاویه کرده و جان خودشان را در معرض شهادت قرار دادند و تقیه را ترک کردند؛ همچنین بعضی از یاران امیرالمؤمنین علی (ع) چنین رفتاری داشته اند.

چه بسا در بعضی صورت ها، مفسده تقیه نکردن و در معرض قتل قرار گرفتن بزرگ تر است؛ چنان که کسی که تقیه کرده و زنده مانده است زنده ماندن او موجب ترویج حقّ گردد؛ یعنی بعد از آن که حقّ مندرس و فرسوده گردیده، با حیات او رونق گرفت و یا حیات او موجب نجات مؤمنین از گرفتاری ها و دردسرها گردد که در چنین صورتی، تقیه ترجیح دارد (غروی تبریزی، بی تا: ۲۵۷/۵). امام خمینی نیز مواردی را برشمرده اند که تقیه در آن موارد حرام است؛ از آن جمله گفته اند: بعضی از محرّمات و واجبات هستند که در نظر شارع یا اهل شریعت، بی نهایت اهمیّت دارند، همانند ویران کردن کعبه و مشاهد مشرفه، به گونه ای که اثری از آنها نماند و امیدی به بازسازی نباشد، و مثل ردّ نوشتن علیه قرآن و اسلام و تفسیر کردن اسلام و قرآن به

گونه ای که مذهب را فاسد می کند و مطابق با امحاء خواهد بود، و چیزهای دیگری که از محرّمات بزرگ در دین اسلام است؛ بنابراین اگر کسی اظهار نظر نماید به این که قاعده نفی حرج، نفی ضرر و دیگر قاعده ها بر دلیل های حرمت موارد مذکور حکومت دارد، به این که به صرف محقق شدن عنوان حرج، اضطراب، اکراه، ضرر و تقیّه بر حرمت آن محرّمات بزرگ مقدّم خواهد شد بی نهایت از مذاق شریعت به دور است؛ آیا پیش وجدان خودت نظرت این است که اگر برای مسلمانی شرایط پیش آمد که بیت الله الحرام را ویران نماید، قبر رسول خدا(ص) را خراب کند، استناد و تمسک به قاعده نفی حرج و نفی ضرر برای او جایز است؟

ظاهراً در امثال اینگونه محرّمات بزرگ بدون آن که توجه به حکومت قاعده های نفی ضرر و نفی حرج بر ادله حرمت آن اعمال بشود، باید رجوع به تراحم مقتضیات بشود... (خمینی، ۱۳۸۵: ۱۷۷/۳؛ خمینی، ۱۳۸۱: ۱۴۷/۲).

منظور امام خمینی(ره) از تراحم مقتضیات این است که تقیّه، ارتکاب حرام را تجویز می کند و مقتضای تقیّه، جواز ارتکاب حرام بزرگ یا ترک واجب حتی بزرگ می باشد، و مقتضای محرّمات بزرگی همانند تخریب بیت الله الحرام و قبر رسول خدا(ص)، نفی اصل اسلام است که ارتکاب اینگونه محرّمات در هیچ شرایطی نباید تجویز گردد؛ چون که میان مقتضای تقیّه که ارتکاب حتی محرّمات بزرگ را به صورت مطلق تجویز کرده است و اقتضای منع تخریب بیت الله الحرام که اساس اسلام است و وضع آن به صورت مطلق است تراحم پدید آمده است که ترجیح با مقتضای منع ارتکاب تخریب بیت الله الحرام و قبر رسول خدا(ص) است.

به هر حال، امامیه ضمن آن که اصل تقیّه را از ضروریّات مذهب خود می داند (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۳۶/۲) اما عمل به تقیّه را در هر حال واجب نمی داند، بلکه تقیّه در جایی است که به اصل اسلام و اساس دین و مذهب، آسیبی وارد نشود و نیز این که آسیب دیدن مکره یا فرد در معرض تهدید و خطر، نفعی به حال اسلام و مذهب داشته باشد.

۹- تقیه و قتل

امّت اسلامی اجماع دارند (العسقلانی، ۱۴۰۵: ۳۰/۴؛ قرطبی، ۱۳۷۶: ۱۸۳/۱۰؛
 تمرتاشی، حصکفی، بی تا: ۱۰/۲/۹؛ المرغینانی، ۱۴۲۹: ۴۲۷/۶؛ ابن قدامه، ۱۴۲۶:
 ۲۸۲/۳؛ فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۳۹۴/۱؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۰؛ دیلمی، ۱۴۰۴: ۲۰/۱؛
 حلّی، ۱۴۰۵: ۲۴۳؛ خمینی، ۱۳۸۵: ۱۸۰/۳؛ خمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۱/۲) که تقیه تا جائی
 مجاز است که به قتل مؤمن دیگری منجر نشود و اگر ارتکاب تقیه نسبت به قتل مؤمن
 باشد ظاهراً تقیه حرام است (خمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۱/۲-۱۵۶)؛ بنابراین اگر از باب تقیه یا
 اکراه، اقدام به قتل شخصی شود، از نظر شافعیه (شربینی، بی تا: ۳۰۲/۵-۳۰۳) و حنبلیه
 (ابن قدامه، ۱۴۲۶: ۲۸۲/۳) هم اکراه کننده و هم اکراه شونده قصاص می شوند؛ یعنی
 فردی که از روی تقیه مؤمنی را به قتل برساند قصاص می شود. در فقه مالکیه (قرطبی،
 ۱۴۱۵: ۳۲۳/۲) و امامیه (علامه حلّی، بی تا: ۳۴۱/۲؛ خمینی، ۱۳۹۰: ۵۱۴/۲) شخصی را
 که مباشر قتل است محکوم به قصاص می دانند؛ البته مباشر ضعیف همانند دیوانه یا
 کودک را محکوم به قصاص ندانسته، و اکراه کننده را محکوم به قصاص می دانند؛ و
 در حنفیه اختلاف آراء وجود دارد؛ و خود ابوحنیفه اکراه کننده را محکوم به قصاص
 می داند ولی محمد بن حسن شیبانی و زفر، اکراه شونده را محکوم به قصاص می
 دانند؛ و ابو یوسف هیچ کدام را محکوم به قصاص نمی داند (المرغینانی، ۱۴۲۹:
 ۴۲۷/۶؛ تمرتاشی، ابن عابدین، ۱۴۱۹: ۱۶۲/۹-۱۰/۳)؛ بنابراین تقیه نسبت به قتل مؤمن
 و مسلمان دیگر حرام است و نباید تقیه را سپر به قتل رساندن مؤمن و مسلمان قرار داد
 و حکم به قصاص کسی که از روی تقیه، اقدام به قتل دیگری می کند دلیل واضح و
 روشن حرمت تقیه در قتل مؤمن و مسلمان است.

نتیجه گیری

جواز تقیه در مذاهب خمسّه، فی الجمله اجماعی است؛ اگرچه تقیه و اکراه از
 حیث ماهیت، متفاوت هستند. مذاهب خمسّه فقهی در ضمن اکراه از تقیه هم بحث

۳۴۱ ————— مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۱ - شماره ۲۱ - پاییز و زمستان ۹۸

کرده اند، البته در مذاهب اربعه اهل سنت، بحث تقیّه در ضمن کتاب اکراه آمده است و حکم تقیّه و اکراه را یک چیز دانسته اند، لذا در همه مآخذی که از آنها حکم اکراه را نقل کرده ایم حکم تقیّه هم در ضمن آن آمده است. در شیعه اگرچه رساله های منفرده ای در تقیّه نوشته شده است ولی حکم تقیّه و اکراه را متفاوت ندیده اند؛ جز این که تقیّه را در هر حال و در هر شرایط مجاز ندانسته و حکم به تقیّه نکرده اند، بلکه برای تقیّه احکام خمسّه قائل شده اند، و همانگونه که اکراه در قتل را مجوّز ارتکاب قتل نشمرده اند تقیّه را نیز مجوّز ارتکاب قتل مؤمن نشمرده اند و در این حکم نیز با اهل سنت دیدگاه مشترک دارند.

در مجموع نسبت به مشروعیت تقیّه، حرمت تقیّه نسبت به قتل، و تحمّل اکراه و صبر بر قتل مظلومانه، دیدگاه مشترک میان امامیه و اهل سنت وجود دارد.

منابع

- آل کاشف الغطاء، محمدحسین (بی تا)، این است آئین ما، ترجمه و نگارش ناصر مکارم شیرازی، قم: نسل جوان.
- آل یاسین، راضی (۱۳۵۴)، صلح امام حسین (ع) پرشکوه ترین نرمش قهرمانه تاریخ، ج ۳، ترجمه سید علی خامنه ای، تهران: آسیا.
- ابن عابدین، محمدامین بن عمر (۱۴۱۹ق)، ردّ المحتار علی الدرّ المختار (حاشیه ابن عابدین)، ج ۱ و ۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن قدامه مقدسی، موفق الدین عبدالله (۱۴۲۶ق)، الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، ج ۳، بیروت: دار الفکر.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمدامین (۱۳۷۵ق)، رساله فی التقیّه (ضمیمه مکاسب)، به خط طاهر خوشنویس، تبریز: مطبعه الاطلاعات.
- انصاری لکنوی، نظام الدین ابوالعیاش (بی تا)، فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت، ج ۲، چاپ شده ذیل المستصفی.
- بغدادی صفوی (خازن)، علاءالدین علی بن محمد (بی تا)، لباب التاویل فی معانی التنزیل (تفسیر خازن)، ج ۱، بیروت: دار المعرفه.

- تمر تاشی، محمد بن عبدالله ابن احمد (بی تا)، **تنویر الأبصار**، چاپ شده در ردّ المحتار.
- تنوخی مالکی، سخون بن سعید (۲۰۰۹م)، **المدوّته**، اردن: بیت الافکار الدولیه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ق)، **تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۵ و ۱۶ و ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- الحصکفی، محمد بن علی ملقب به علاء الدین حصنی (بی تا)، **الدرّ المختار**، چاپ شده در ردّ المحتار.
- حکیم، محمدتقی (۱۴۳۱ق)، **الأصول العامّه للفقّه المقارن**، ج ۱، تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلاميه.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۹ق)، **تذکره الفقهاء**، ج ۹، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۳۶۳)، **قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام**، چاپ شده در متن ایضاح الفوائد، ج ۱، چ ۲، قم: اسماعیلیان.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (بی تا)، **تحریر الاحکام الشرعیه**، ج ۲، مشهد: مؤسسه آل البيت (ع).
- حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، قم: اسماعیلیان.
- حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق)، **الجامع للشرائع**، ج ۱۰، قم: سیدالشهداء (ع).
- حیدر، اسد (۱۴۲۲ق)، **الامام الصادق و المذاهب الاربعه**، ج ۱، چ ۵، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- خمینی (امام)، سید روح الله (۱۳۸۵ق)، **رساله فی التقیه (الرسائل)**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خمینی (امام)، سید روح الله (۱۳۸۱ق)، **المکاسب المحرّمه**، ج ۲، قم: مطبعه مهر.
- خمینی (امام) سید روح الله (۱۳۹۰ق)، **تحریر الوسیله**، ج ۲، دارالکتب العلمیه، اسماعیلیان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۴۲)، **المفردات فی غریب القرآن**، چ ۲، تهران: المکتبه المرتضویه.
- رشید رضا، سید محمد (بی تا)، **المنار فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار المعرفه.
- السرخسی، شمس الدین (۱۴۰۹ق)، **المبسوط**، ج ۲۴، بیروت: دار المعرفه.

٣٤٣ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ١١ - شماره ٢١ - پاییز و زمستان ٩٨

- سلار ديلمى، حمزه بن عبدالعزيز (١٤٠٤ق)، **المراسم فى الفقه الامامى**، ج ١، قم: منشورات الحرمين.

- سيورى حلى (فاضل مقداد)، جمال الدين مقداد بن عبدالله (١٣٤٣ق)، **كنز العرفان فى فقه القرآن**، ج ١، تصحيح بهودى و تعليقه شريف زاده، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

- سيورى حلى (فاضل مقداد)، جمال الدين مقداد بن عبدالله (١٤٠٣ق)، **نضد القواعد الفقيهيه على مذهب الاماميه**، تحقيق عبداللطيف كوهكمري، قم: كتابخانه آيه الله العظمى مرعشى نجفى (ره).

- شريينى، محمد بن محمد (بى تا)، **مغنى المحتاج الى معرفه معانى الفاظ المنهاج**، ج ٥، بيروت: دار احياء التراث العربى.

- شهيدى تبريزى، ميرفتاح (١٤٠٧ق)، **هداياه الطالب الى أسرار المكاسب**، ج ٣، قم: كتابخانه آيه الله العظمى مرعشى نجفى (ره).

- صدوق (شيخ)، محمد بن على بن بابويه (بى تا)، **الخصال**، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.

- صدوق (شيخ)، محمد بن على بن بابويه (١٣٨٧ق)، **التوحيد**، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.

- صدوق (شيخ)، محمد بن على بن بابويه (١٤١٤ق)، **الاعتقادات فى دين الاماميه**، بيروت: دار المفيد.

- طباطبايى (صاحب رياض)، سيد على (١٤١٩ق)، **رياض المسائل فى بيان الأحكام بالدلائل**، ج ٨، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.

- طبرسى، فضل بن حسن (١٤٠٨ق)، **مجمع البيان فى تفسير القرآن**، ج ٢، بيروت: دار المعرفه.

- طوسى (شيخ الطائفه)، محمد بن حسن (بى تا)، **التبيان فى تفسير القرآن**، ج ٢، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

- طوسى (شيخ الطائفه)، محمد بن حسن (١٤٠٠ق)، **النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى**، بيروت: دار الكتاب العربى

- العسقلانى (ابن حجر)، شهاب الدين احمد بن على (١٤٠٥ق)، **فتح البارى بشرح صحيح البخارى**، ج ٣ و ٤، بيروت: دار احياء التراث العربى.

- العسقلانى (ابن حجر)، شهاب الدين احمد بن على (بى تا)، **الاصابه فى تمييز الصحابه**، مصر: مكتبه المصر.

- علم الهدى (سيد مرتضى)، ابوالقاسم على بن حسين (١٣٧٦)، **الذريعه الى أصول الشريعه**، ج ٢، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

- عنایت، حمید (۱۳۶۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- غروی تبریزی، علی (بی تا)، **التنقیح فی شرح العروه الوثقی**، ج ۵، تقریرات درس فقه آیه الله ابوالقاسم خوئی، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۶۴)، **المستصفی من علم الاصول**، ج ۱، ج ۲، قم: منشورات شریف رضی.
- قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری (۱۳۷۶ق)، **الجامع لاحکام القرآن**، ج ۴ و ۶ و ۱۰، ج ۲، قاهره: دار الفكر العربی.
- قرطبی (ابن رشد)، محمد بن احمد (۱۴۱۵ق)، **بدایه المجتهد و نهایه المقتصد**، ج ۲، بیروت: دار الفكر.
- القسطلانی، شهاب الدین احمد بن محمد (بی تا)، **ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری**، ج ۱۰، بغداد: مکتبه المثنی.
- کاسانی (ملک العلماء)، علاء الدین ابوبکر بن مسعود حنفی (۱۳۲۸ق)، **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع**، مصر: جمالیه.
- کرمانی، شمس الدین (۱۴۰۱ق)، **صحیح البخاری بشرح الکرمانی**، ج ۲۴، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۰۸ق)، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، ج ۳، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، **رسائل المحقق الکرکی**، ج ۲، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) و دفتر نشر اسلامی.
- المرغینانی، ابوالحسن علی بن ابی بکر (۱۴۲۹ق)، **الهدایه شرح بدایه المبتدی**، ج ۶، ج ۲، کراچی: مکتبه البشری.
- المقدسی، محمد بن مفلح (۲۰۰۴م)، **کتاب الفروع**، اردن: بیت الافکار الدولیه.
- موسوی اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۷ق)، **وسیله النجاه**، ج ۱، ج ۲، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۳۶۲)، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، ج ۲، ج ۳، تهران: دار الکتب الاسلامیه.